

فلسفه اشعار خیام

بقلم آقای میرزایانس

- ۲ -

ما دیدیم مغیبات روحانی کیش خیام چه بوده ولی او تعلیمات اخلاقی برای زندگی در این دنیا نیز دارد و تدریس او در این موضوع با اصول طریقت روحانی او موافق است. از حیث روحانیات او جایگاه درجه اول را به محبت تخصیص داده لهذا از حیث جسمانیات نیز آموزش او امر دیگری سوای اجرای مقتضیات محبت در امر حیات روزانه در بر ندارد:

صد کعبه آب و گل بیگدل نرسد کعبه چه روی برو دلیرا دریاب

گر روی زمین جمله آباد کنی چندان نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی بلطف آرادیرا بهر که هزار بنده آزاد کنی

سطور اخیر قابل توجه و تعمق مخصوص است زیرا خیام بواسطه آن بطور وضوح قلب نیک را از دست نیکوکار ترجیح میدهد. عقیده خیام که حسن عمل در اغلبی از موازید علامت نیات حسنه نیست شایسته تقدیس است. چیزی که برای این معلم جالب التفات و موجب تقدیر است عمل و نتایج آن نیست بلکه قصد اولیه صنعت مولد عقل گشته. اگر محرك بدوی یک اقدام خیریه احساسات را فت انگیز باطنی بوده باشد هر قدر هم از آن فعل اثرات ناچیزی باقی بماند مقبولیت آن در پیشگاه فلسفه خیام خیلی بیش از یک خیراتی است که موجد آن سوای عاطفه شفقت آمیز بوده است. نواب کاری که از طبقه ثانی است بهر اندازه هم وسعت داشته یا بزرگ و مشتمع بوده باشد خیام اعتبار و قیمتی بر آن نمی گذارد و یقین دارد هیچ انسان شریف و نجیبی وجود ندارد

که در این عقیده موافقت تام با اصول حکمت اخلاقی شاعر نداشته باشد .
 محبت نسبت به موم را کافی ندانسته خیام قدم بزرگی رو به پیش
 برداشته محبت نسبت به دشمن را نیز دستور میدهد .

بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد يك بد نکند تا بخودش بد نرسد
 من نيك تو خواهی و تو خواهی بد من تو نيك نبینی و به من بد نرسد
 حکمتی که مشمول کلمات فوق است چه قدر شبیه بوصف ایای
 حواری است که می فرماید محبت کنید دشمنان خود را و باین واسطه اخگر
 آتش بر سر آنها جمع خواهید نمود .

اسباب کمال تعجب است چگونه در ظرف چندین قرن اشعار خیام
 بعنوان اینکه حاوی افکار خطرناک و مخالف با مذهب است قابل تکفیر
 شده ، چه در چند رباعی که فوقاً برای نمونه استخراج نمودیم جز
 اس اساس و جوهر خالص کلیه مذاهب آسمانی یعنی عشق به خلاق و محبت
 به مخلوق چیز دیگر دیده نشده - شاید از نظر بعضی مردم معلوم الحال
 خیام شخص متدینی نبوده ولی او جی را که در عالم باطن و حقیقت ادیان
 خیام پرواز گاه ایمان و ایقان خود قرار داده عالی تر از آن است که در
 قلب تنگنای افکار مجوف عالم نمایان جایگیر شود .

در تذهیب و تکامل اخلاق خیام طاب و ناشر همان سادگی -
 پاکی و خلوص نیت می باشد که فقط در کتب مقدسه آسمانی مشهود
 است و لا غیر .

نيك است بنام نيك مشهور شدن عار است ز جور چرخ رنجور شدن
 خمسار بوی آب انگور شدن به زانکه به زهد خویش فرور شدن

آیا کلمات فوق عین مثل فریس و باجگیر را که برای دعا کردن
 تصادفاً با هم وارد هیكل شدند ما را بخاطر نمی آورد فریس خود را بصدر
 مقدس رسانیده ، تکبیرانه در حضور خدا به پا کدانی و زهد خود مباحثات
 می نمود در عین حال باجگیر حتی جرئت ورود را نداشته نزدیک در

ایستاده به سینه خود میگوید و مینالید « خدایا بر من گناه کار رحم فرما » حضرت عیسی حکم زوال نابدیر خود را نسبت باین دونفر تقریر فرموده گفت آنکه از این دونفر مقبول در گناه الهی افتاد باجگیر فاسق بود نه فریس منقی - فرمانی را که از چنین مقام مقدس صادر گشته میتوانیم سند قرار داده بدون تردید بگوئیم هر قدر هم شاعر فاجر شدیداً طرف رد و لعن بعضی ها واقع شده باشد موقمی که آنها توأمأ در پیشگاه خالق و حاکم باطن سنج خود احضار گشته اند باده نوش شاعر کمتر مورد غضب الهی واقع گشته تا غرور خود پسندانه کسانیکه بر سایرین بچشم حقارت نگریسته آنها را مورد طرد و تکفیر قرار میدهند .

در يك موقع تعالى و عروج روحیه خیام يك چنان تکریم و تعجیلی نسبت به ذات واجب العباده میسراید که کاملاً مدلل می دارد تا چه حد محبت او نسبت به بخلاق از هر گونه خیال خود خواهی و مقاصد مادی مبری و منزّه بوده فکر مذکور بهر اندازه که حاکی از درجات تقدیر درونسی او میباشد بهمان میزان هم بکر است و بدیع ساقی قدحی که کار ساز است خدا در رحمت خود بندده نواز است خدا می خور به بهار و بار طاعت و فروش کز طاعت خلق بی نیاز است خدا در طرق دینیّه معروفه که در دست رس ماست ما را چنین تعلیم میدهند که هر چند بواسطه پرستش ذوالجلال و اطاعت او امر او ما خود را از تدنی و ابتلاآت ارضی و سماوی نجات داده شایسته و آماده الطاف گوناگون رحمن الرحیم در دنیا و خصوصاً در آخرت می نمائیم ولی از طرف دیگر از الغای این مفهوم مضایقه ندارند و در بعضی موارد هم صریحاً بیان مینمایند که باری تعالی نیز مایل است ما را عبادت و ستایش نمائیم . با براین منطقاً ملزم يك چنین اشتباهی می شویم . میل و آرزو نسبت بشئی دلیل احتیاج به آن شئی مخصوص است حال عباداً بالله احتمال یا تصور يك چنین احتیاجی نسبت بسذات اکملی مطلق از حیث منطقی دیوانگی و از حیث تدین کفر محض است .

مسئله چندان مشکل و غیر قابل فهم بنظر نمی آید ولی از بزرگان این همه قرون متوالی خیام یکی از افراد نادره بوده که این فکر را در مخیله خود تشکیل و بانگارش يك مصراع « کز طاعت خلق بی نیاز است خدا » مقبول ترین عبادت را بجای آورده عالیترین تئارا سروده و يك حقیقت عظمی را بیان فرموده است .

قبل از آنکه باین قسمت از مطالعات خنمه داده شود خود را از ذکر این مطلب ناگزیز میدانم که خیام نه فقط کاملا بوجود روح انسانی معتقد بوده (زیرا این مسئله از تمام اشعار او بانواع مختلفه هویدا میشود) بلکه روابط بین روح و جسم را با يك تشبیه کامل سهل و محتسب در چهار سطر طوری مجسم نموده که مثل آنرا نشنیده و نخوانده ام .

آدم چونی روان صدائی در نی آدم چو صراحی و روان در وی می دانی چه بود آدم حاکمی خیام و انوس خیالی و چراغی در وی مطلب فوق الذکر را که راجع به آن صحف مطوله نوشته شده و بعدها هم نگاشته خواهد شد خیام بچند کلمه مختصر بقسمی واضح و روشن میسازد که شفاف تر و سهل الفهم تر از آنرا مشکل است تصور نمود . بهمین واسطه عوض آنکه با کلمات نارسا نور بیان استاد را دچار تیرگی نمائیم رباعی مذکور را در عظمت سادگی و جذابیت اختصار خود گذاشته می گذریم .

باین حال بنده ادعا ندارم که توانسته ام کلیه معتقدات باطنی و تعلیمات اخلاقی خیام را درک و جمع آوری نموده تحت مذاقه در آورم . مثل قسمت اعظم شعرا و مصنفین بزرگ شرقی خیام هم قطعا مشغول بعضی مطالعات و شاید هم عملیات که فعلا در اروپا مشهور به (اسپری تیزم) و در ایران و هندوستان « فقر » نامیده می شود بوده است . بزرگترین اصول طریقت فوق الذکر یعنی قطع علاقه از کایه آرزوها و خواهشهای نفسانی و دنیوی به نیکوترین اسابوی در چهار سطر مشمول و مصرح است .

مردانه‌وار از خویش و پیوند بپر خود را توز بندزن و هرزند بپر
 هر چیز که هست سدِ راهست ترا با بند چگونگی ره روی بند بپر
 وقتی سطور ذیل را توأم با رباعی فوق می‌نمایم جای تردید باقی
 نمی‌ماند که خیام طریقتی را می‌پیمود که بیان اسرار آن یا بواسطه‌تصمیم
 شخصی یا بواسطه امر دیگری باو منع شده بود.

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست گفتن نتوان زانکه وبال سرامست
 چون نیست در این مردم نادان اهلی نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست
 بواسطه این کلمات خیام برده بروی بعضی از مکنونات باطنی
 خود که بیش از همه جالب توجه و بیش از همه اهمیت دارند کشیده
 بمصداق این مصراع « دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد » ما را از
 تفحص و تجسس ممنوع میدارد.



ولی نتیجه که این نوازنده زبیر دست باعلا درجه تکمیل نموده
 و اختصاص به خود داده است، برده که بواسطه ملمس آن خیام لایموت‌نابدی
 گشته و تا زمانیکه قلب انسان در روی زمین در طپش باشد حی خواهد
 بود، آوازی که هنگام سرودن احدی بر خیام تفوق ندارد سهل است
 بلکه احدی با خیام برابری و همدوشی نمیتواند کرد، موضوع بی وفائی
 دنیا و حیات انسانی است. *رتال جامع علوم انسانی*

در این مسئله بیان خیام سبکی دارد که خود او خلق کرده و
 سکه خلاق کلام به هر یک از حروف آن منقوش است با کمال جرئت
 می‌توان گفت چه در مشرق و چه در مغرب در لوای این مطلب
 مخصوص شبیه به خیام نیست.

تجسس خیام از بی دوامی اوضاع عالم باندازه رقب و صمیمی
 است و تهجات خود را باین خلوص بی آلاشی و باین شفافی غیر قابل
 تقلید تجسس می‌دهد که خواننده مثل اینکه بفته از خواب بیدار شده ملتفت

می‌شود که خيام عوض اینکه چنگ به تارهای بربط شاعری زده باشد با الياف قلب او بازی میکند

اندوه خيام گریه وتالم و سوگواری ندارد خشم و غضب و طغیان طوفانی نیز نشان نمیدهد بلکه حاکی از يك تذکر ملایم و لطیفی و يك تأسف نجیب و شریفی میباشد همان حال که در مقابل محروبه های متبر که يك ساختمان عظیم و يك قصر مجلل تاریخی خصوصاً اگر متعلق بوطن خود باشد به نظاره کننده عابر دست میدهند هنگام قرائت سطور خيام بر خواننده مسلط میگردد . هر کسی بزیارت چنین ویرانه های اجدادی نایل شده و در موقع غروب آفتاب آه بر از اسرار نسیم را از توی حصار های شکافته شده و ستونهای شکسته شنیده باشد می‌تواند بدون تردید بگوید که نوای خيام بگوش او رسیده است .

در گنه هر کدام از این قبیل رباعیات خيام یکی از افسانه‌های سحر آینه الفبايل مکتوم است

قلم خيام گوئی پرده‌های سینمای شهر بمبئی را از مقابل بصر خیال ما عبور میدهد . چنانکه در شهر مذکور خاکستر کوه آتش فشان هر فردی را در جای خود مسجور نموده تا دو هزار سال بعد بواسطه حفرو کشف مشاهده نمائیم که چه کس در آن روز هوانك مشعول چه کاری بوده است همان طور هم در موقع مطالعه اشعار خيام ایام گذشته در مقابل ما صف آرا میگردد . خيام بازنگه‌های برجسته و محدود و با خطوط مشخص و بین نقاشی نمیکند بلکه سواد بعضی اشکال را در اشفاق تاریک و روشن از جلو نظر ما میگدازد . او حکایت نمیکند بلکه اشاره میفرماید ولی ایهام‌های این بزرگوار باندازه ای استنادانه بعمل آمده که خواننده مجبور است بیش از آنچه او میگوید و نمیکوید تصور کند و مع ذلک مرعوزات اشارات مختصر او را هیچ وقت نمیتوان کاملاً مکشوف و با باتهارسانید .

این کیفیت توازن سرو اختفاست که تا يك درجه اسباب جذابیت را در تحریرات خیام فراهم ساخته . اگر بیان او قدری صریحتر و آشکارتر یا قدری مستورتر از آن بود که می باشد باین اندازه مؤثر واقع نمیگشت . بی مورد نخواهد بود اگر بگوئیم اشعار خیام مثل یکنفر وجهه مستوره است که فقط گوشه چشمی نشان میدهد و برای اینکه بدین قسمتهای دیگر این حسن بی نظیر نایل شود نظاره کننده بیچاره شیفته تر میگردد . خیام شاعر نیست بلکه «هینوزاتر» ماهری است که افکار را اسیر نموده بهر نقطه که میل او است جلب و تا ابد قویاً نصب میکند . بردههایی که اواز گذشته و آتیه تصویر میکند باندازه آبدار ذیروح و دلفریب است که زمان حال را با دردها و آرزوها و احساسات گوناگون از خاطر بکلی محومی کند .

بواسطه چهار سطر اعمال این همه تاثیرات عمیق و غیر قابل تشریح در قوه اعجاز نمون قلمی است که هنر مندی آنرا خداوند فقط بشاعر نیشابوری اعطا فرموده است . نمونه ها متعددند

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن او می بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است
ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده ارغوان نمی باید زیست
امروز که این سبزه تماشا که ماست فای سبزه حاك ما تماشا که کیست ؟

آن قصر که بر سرخ همی زد به او بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدم که بر کنگره اش فاخته بنشسته ومی گفت که کو کو کو کو

بر سنك زدم دوش سبوی کاشی سرمست بدم که کردم این او امی
با من زبان حال می گفت سبو من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

چه خون لطیف و مطبوعی از خوانان این سطور بقلب مستوای می شود ! چه نام و تأثیر دلکش بلکه دلآسای از این کلمات معطره مشوم می گردد !

و چه حال تحسّر انگیزی به آدم دست میدهد! مخفیبات چه عوامل مسحوره در مقابل دورنمای تصور مفتوح و مکشوف میگردد! چه مسائل غامضی حیاتی حل ولی تا ابد لاینحل میماند و عقب‌الامر چه سؤالانی بی اختیار در خاطر انسان بی‌درپی تولید میشود سؤالانی که هر چند سائل منتظر جواب کافی و قطعی نمیتواند بود ولی از ادای آن نه سبیری ممکن است و نه خودداری مقدور. چه کسی بود آن جوانی که دست خود را بگردن یاری داشت؟

چه وجود زیبا و رعنائی بود محبوبه او؟

آیا روح آنها فعلا هم در اطراف این کوزه گه شامل قسمتی از خك ابدان سابقه آنهاست در طبران و دوران است با آنها نیز ظرف بیچاره را ترك گفته و باین واسطه اکنون احوال این يك مشت گل یتیم رفت آورتر است؟

بر سبزه که از خك ما خواهد روئید چه اشخاصی بفرج خواهند آمد؟ آیا آنها یادی از ما خواهند کرد یا با کمال بی‌اعتنائی از سر ما عبور خواهند نمود؟

آیا حال و احساسات ما در آن زمان چه خواهد بود؟ آیا حس و ادراکی نخواهیم داشت؟ یا مثل کوزه که تحت‌اثر قریحه مکونه خیام زنده شده است ما هم سلوک آنها را نسبت بخود مجرم و تحقیر آمیز دانسته نفرین خواهیم کرد که افرادیرا که زنده و مشغول تعیش اند در حالیکه ما بی‌جانیم و بی‌حرکت و لگد گوب‌هرعابری - آیا در عین حال که شاهنشهان سلف در حلقه درباریان عظیم‌الشان جلوس نمودند در قصور مذهب و بر نعمت خود مشغول حکمرانی و عیاشی بودند هیچ تصور کردند روزی را که از این همه عظمت يك تل‌مخروبه فقط باقی خواهد ماند و جغد فیلسوف خلف آنها شده بر تخت سرنگون آنها خواهد نشست و در طالارهای مجللی که ذیروحیرا قدرت نفس کشیدن در آن نبود با صدای خشن خواهد

سرود کجا آید ای مقدرین و مغرورین از من سپری شده ؟ کوسلطنت
 شما - کو جام شما - کونام شما ؟
 اینک نمونه دیگری :

در کارگه کوزه گری کردم رای در پایه چرخ دیدم استقاد بیای
 میکرد سب و کوزه رادسته ونای از کله پادشاه و از دست گدای

بواسطه این سطور خیام نه فقط بوضع خیلی برجسته و موثری
 فنا و بی وفائی دنیا را خاطر نشان عالمیان می کند بلکه یک سیلی اخلاقی نیز
 بصورت اشخاصی می نوازد که گذشته و آینده را بکلی فراموش کرده
 بقدری در حرص فعلی جاه و مال محصور گشته اند که زیاد روی و
 ظلم را نسبت به مخلوق منسابی روا میدادند تا بخيال خود بعاتی که
 موضوع آرزوی ایشان است برسند .

به تمام این قبیل اشخاص اعم از بزرگ و کوچک خیام بصدای
 بلند می گوید عاقبت شما همان است که من در کارخانه کوزه گردیدم -
 خدای طبیعت چنین روزی را برای شما در ذخیره دارد سر شما را
 در پنجه اشخاصی خواهد گذاشت که شما در این نشئه از عجز آنها
 سوء استفاده کردید - بر آنها ستم را جایز دانستید و آنها را تحقیر
 نمودید - در جوش و خروش زندگی بومیه وقتی وجدان را کاملاً
 میخنق نموده بخواهشهای نفسانی اجازه میدهیم انجام گسیخته در ناخت
 و تاز در آید این گونه نداها چه اندازه قابل تقدیس است . بواسطه
 یاد آوری در وضع رقت انگیز حالیه اسلاف ما خیام بما تعلیم میدهد
 که نسبت بحالت فعلی ما یک نظری بتوسط دورین آتیه بیفکنیم و در
 جنگل اغراض کنونی کاملاً مقهور نگشته و اسیر دیوی که اتصال حکم
 باعمال وسایل غیر مشروع را برای جاب نفع و اندوختن می دهد نگیریم .

هر قدر نسبت به این قسمت از اشعار خیام که موضوع آن راجع
 به بیوفائی دنیا است ببط کلام داده شود هنوز کم است زیرا چنانکه فوقاً

اشاره شد پرده در نغمه های خيام که اورا خيام مامور نموده و طرف ستایش شرق و غرب قرار داده همین است و بس . کایه مطالب دیگر که در اشعار او پیدا میشود از قبیل عشق - شراب - قناعت - اخلاق - خدا مذهب یا عقاید آزاد - برای سایر شعرای ایرانی مطالبی هستند عادی و آنها این نعمات ربا طرزی بهتر یا بدتر از خيام سروده اند . ولی راجع به در گذر بردن عمر و دنیا بطرز و به جدیت خيام سرودن برای سایرین مجال و ممتنع بوده زیرا این توفیق آسمانی منحصرأباسم خيام نازل شده و خيام آنرا تکمیل نموده است

برای اینکه این قسمت از تألیفات خيام در یاد ما بماند محتاج به فشاری بر دماغ نیستیم . او طوری خطر و حافظه مارا تحت سلطه و اختیار خود نگه میدارد که از آهنگ و زنش يك Obsession دلکش تولید می شود و برخلاف برای فراموشی آن بایستی جدیت فکری اعمال نمود . از این حیث ذکر حکایتی را که يك نفر از دوستان روزی نقل کرد بی موقع نمی دانم : پسر او که بیش از پنج ساله نیست و چند جمله از رباعیات خيام را شنیده بود در موقع بازی از باغچه مشتی خاك برداشته از پدرش سؤال میکند : « پدر جزن آیا این خاك هم از اجساد سلاطین مانده ؟ » - برای اثبات اینکه این قبیل اشعار خيام چقدر آسان بخاطر می نشیند و دیر از یاد می رود سؤال این بچه کافی است .



در تعقیب فلسفه خود خيام از مشی خطه مستقیم انحراف نمی ویزد . مادام که دنیا بقدری سریع السیر و بی وفاست که اثری هم از اسم شهسازان عظیم سلف در مخروبه قصور آنان دیده نمی شود ، مادام که لایتمهی گذشته و آتیه را نمی توانیم محاط شویم ، مادام که در این زمانه بی حد و حصر فقط چند روز معدودی بما واگذار شده ، مادام که هر قدر در دنیا بزرگ تر و قوی تر شویم و هر قدر اموال بیشتر جمع آوری نمائیم عاقبت الامر مجبوریم بدل خود بگوئیم :

ای دل همه اسباب جهاز خواسته گیر باغ طربت بسبزه آراسته گیر
 و آنگاه بر آن سبزه نمی چون شبنم بنشسته و باسداد بر خاسته گیر
 در این صورت جز اینکه قذت را نسبت بطول عمر و نسبت بانچه
 داریم پیشه خود سازیم تکلیف دیگری برای شخص حکیم باقی نمی ماند.
 مجبور و محکوم هستیم که بردباری راشیوه خود قرار دهیم. ولی طاقی
 که خیام تعلیم میدهد صبر خشم آلود کسی نیست که در چاه افتاده و تا
 آنکه طناب حاضر کند و او را بیرون بیاورند مجبور به نامل باشد بلکه
 قناعتی است که منبع تسلی و رضامندی را در خود موجود دارد که تمام
 عصبانیت را معدوم ساخته زندگی را با سعادت عالم باطنی نه ظاهری ادامه
 میدهد. خیام مروج سرور ابلهان نیست که هیچ نمی داند و اطلاعات
 ناچیز خود را (مثل وزغی که در قمر چاه تولد و بزرگ شده باشد)
 همه چیز تصور نموده با همین خیال خود را نیک بخت می شمارند.

قناعتی که این شاعر نامدار می سراید قناعت دانشمندی است که
 دیداند ماضی چه بوده و مستقبل چه خواهد بود و نتیجه عملی از این دانش
 کسب کرده در زندگانی روزانه آنرا بموقع اجرا می گذارد و از عمر
 پنج روزه کوتاه جدا کتر فرخندگی که ممکن الحصول است ماخوذ میدارد.
 چون آب بجویبار و چون باد بدشت روز دگر از عمر من و تو بگذشت
 تا من باشم غم دوروزه نخورم روزی که نیامده است و روزی که گذشت
 چون عهده نمی شود سی فردا را حالی خوش کن تو این دل سودارا
 می نوش بنور بده ای ماه که ماه بسیار بیاید و نیاید ما را
 اشتبه نیاید کرد - خیام کاهلی و لایبالی گری را تحریص نمیکنند.
 قناعتی که موضوع ستایش او است یک کیفیت فکری است که باید خالق نمود
 نه بی کاری مادی و دماغی. بی اعتدائی نسبت به نتیجه عمل است که باید بخود
 شخص برسد نه گریز از سعی و جدیت. او مردم را دعوت به بی غیرتی
 و بی عرضه گی نمی کند تا به این واسطه از هم و غم مستخلص شوند.

برخلاف او دستور می دهد که انسان از فرط شرافت مندی قناعت را پیشه خود سازد تا نشود شرمسار. خوب است با کلمات خودش بیان کنیم:

گر با خردی تو حرص را بنده مشو در پای طمع خام و سرافکنده مشو
چون آتش تیز باش چون آبروان چون خاک بهر باد پراکنده مشو
و بر خلاف مستقل الحال، عزت مند، ثابت قدم و مستقیم الرای باش
تصور اینکه دارالتعلیم خیم جئی است که لاقدی - زن آسائی و ضعف
نفس تدریس می شود اشتباهی است غیر قابل عفو. عقیده خود او را
در این باب ببینیم چیست:

گردن منه ارخصم بود رستم زال منت مکش از دوست بود حاتم طی
ینک نان بدو روزگر شود حاصل مرد وز کوزه بشکسته دم آبی سرد
ماور کسی دگر چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد
نیک است به نام نیک مشهور شدن عار است ز جور چرخ رنجور شدن

حالا تجسم این معنی را با قناعتی که فوقاً ذکر شد باید تسام نمود و پس از آن برای مطالعه کننده مکشوف خواهد گشت که شاعر ما طالب و مروج چگونه حاتی از حلات روحیه و اخلاقیه انسانی می باشد.



شاید بعد از طی این مراحل بعضی ها تصور کنند که فیلسوف ما از دردهای بی درمان این دنیا روگردان شده در قصری که از خیالات مطبوع و دلربای خود بنا نموده باشد زندگانی می کند. خوشبختانه این طور نیست بعد از مطالعه عمیق در افکار او با کمال جرئت می توان گفت که او مسئله مشکل تالعات انسانی را بواسطه استبعاد از آنها لعل نکرد بلکه برخلاف در صدد جستجوی مرحمی برای جراحات برآمده و پیدا کرده قلب رقیق و حساس او از مصائب و نوب وارده بر سایرین شدیداً متأثر میگردد - از مشاق دیگران عرض کردم زیرا میدانیم شخص خیم در زمان خود یکی از رجال بزرگوار طرف تعظیم و تکریم معاصرین